



## این جا شهرک جاروی ایران است

گفت و گویا یکی از اهالی روستای «ملاحسن»؛ روستایی که ۱۸۰ کارگاه جاروبافی دارد در باره این حرفه و در آمد حاصل از آن

هنر  
پرونده



نجات شکوندی | روزنامه نگار

در روزگار جولان فناوری و در میان انبوه وسایل تمیز کننده مختلف، کمتر خانه‌ای را می‌توان دید که در آن جارویی یافت نشود. هنر جاروبافی که یکی از هنرهای دستی کمیاب در کشور ماست، چند وقتی است رونق کسب و کار را به روستای «ملاحسن» از توابع شهرستان «مانه و سملقان» استان خراسان شمالی آورده است. به این بهانه با «رحیمی» یکی از ساکنان این روستا که کارگاه جاروبافی هم دارد هم‌صحبت شدیم:

### ● به این جا شهرک جارو می‌گویند

اشتغال زایی این هنر از دیرباز مانع خروج جوانان این روستا برای کار به دیگر نقاط استان شده است. علیرضا رحیمی، ۵۰ ساله که حدود ۳۰ سال است، صاحب یکی از ۱۸۰ کارگاه این روستاست، می‌گوید: «از جوانی در این کار هستم، از خودم زمین ندارم و معمولاً زمین را پیش از درو از بقیه افراد ساکن روستا اجاره می‌کنم و در کارگاه خانه‌ام به جاروبافی مشغول می‌شوم. قدمت این هنر ۱۰۰ ساله است به طوری که این روستا به شهرک جارو معروف شده است.»

### ● روزانه ۱۰۰ عدد جارو تولید می‌کنیم

علیرضا رحیمی در توضیح فرایند جاروبافی می‌گوید: «معمولاً جاروها بعد از درو، جمع‌آوری و برای پوست‌کندن به حیاط آورده می‌شود. در این مرحله جارو به سه قسمت تقسیم می‌شود، یک قسمت بذر برای کشت سال بعد، قسمت دیگر برگ‌ها برای علوفه دام‌ها و قسمت آخر یعنی خود دسته اصلی جارو که آن را در حوضچه به مدت هشت تا ۱۰ ساعت در آب غوطه‌ور می‌کنند تا کاملاً خیس و مرطوب شود. این راه باید بگویم که به طور متوسط در کارگاه ما روزانه ۱۰۰



عدد جارو توسط چهار نفر تولید می‌شود. تمامی این فرایندها هم معمولاً ۷-۸ ماهه بسته به میزان برداشت محصول از زمین‌های اجاره‌ای زمان می‌برد.»

### ● زنان نقش اساسی را در بافت جارو ایفا می‌کنند

رحیمی درآمد بیشتر مردم روستا را از این شغل می‌داند و ادامه می‌دهد: «هرچند در قدیم کمتر بوده است اما در این چندین ساله به خصوص در ۱۰ سال اخیر این کار رونق گرفته است و الان تقریباً تمامی مردم، شغل جاروبافی دارند و جاروبافی به شغلی تمام‌فصل در این روستا تبدیل شده است. کمتر حیاطی از منزل اهالی این روستا مانده که تبدیل به کارگاه نشده باشد. نقش اساسی هم در بافت جارو به عهده زنان روستاست؛ به طوری که دو نفر از چهار کارگر من هم اکنون از بانوان هستند.»

### ● این گیاه فقط یک بار در سال کشت می‌شود

رحیمی در توضیح کشت و عمل این گیاه می‌گوید: «جارو از گیاهی که در اصطلاح محلی به آن «ارزن» گفته می‌شود به عمل می‌آید. این گیاه در برخی از نقاط خراسان شمالی کشت و پس از برداشت، خشک و با دست بافته می‌شود. شروع کشت این محصول تقریباً از ۲۰ روز بعد از عید نوروز شروع و حدود پنج تا شش ماه طول می‌کشد. برداشت این محصول هم در اوایل شهریور است. این گیاه فقط یک بار در سال کشت می‌شود و کل فرایند جاروبافی در شش ماه دوم سال است.»

### ● قیمت هر جارو بین ۲۵ تا ۳۵ هزار تومان است

علیرضا رحیمی نرخ بیکاری در این روستا را صفر می‌داند و درباره درآمد این روستا از جاروبافی می‌گوید: «در این روستا از هر هکتار، ۱۲ تن جارو برداشت می‌شود. مردان جاروها را روی هم می‌گذارند و زنان بانایون آن‌ها را می‌بافند، بیکاری در این روستا تقریباً صفر است. علاوه بر این، علوفه و دانه‌های این گیاه برای خوراک دام به شهرهای نیشابور و سبزوار می‌رود و جارو که محصول اصلی این روستاست بسته به بیشتری خاص هر کارگاه از تهران و شمال تا مشهد و کرج می‌رود. به عنوان مثال محصولات



کارگاه جاروبافی من از لاهیجان و تهران مشتری دارد. قیمت آن بین ۲۵ تا ۳۵ هزار تومان است. در آخر این نکته را هم اضافه کنم که کاش دولت بتواند با وام‌های کم بهره از ما حمایت کند، تا کارمان را گسترش بدهیم و چه بسا شاید بتوانیم صادر هم بکنیم.»



روایت دوم؛ بیتا نامجو

## خسته می‌شوم اما متوقف، نه!

بدرن را پایی می‌آورند، ۱۵ کیلو اضافه وزن پیدا کرده است. یک روز در هفته مجبور است آمپولی تزریق کند که دست کم ۱۲ ساعت خانه‌نشینی می‌کند اما هر وقت فرصت دست‌بدهد، دل‌به‌کوه می‌زند. آن بالا چه خبر است که بیتا از دل نمی‌کند؟

### ● کوه را امم می‌کند

«کوه به من آرامش می‌دهد. وقتی که حال‌م خیلی بد است، کوه را امم می‌کند. اصولاً با طبیعت ارتباط خوبی دارم؛ کوه را هم به‌طور ویژه دوست دارم چون بهم فرصت می‌دهد همراه با دیگران برای رسیدن به یک هدف مشخص، قله، تلاش کنم. به‌علاوه کوه به من خیلی کمک کرده است. پزشکی می‌گویند در روند سلامتی‌ات، ۵۰ درصد دارو تأثیر دارد و ۵۰ درصد ورزش و همیشه تشویق می‌کند اما خوب باید حواسم باشد که زیاد خسته نشوم و در معرض آفتاب نباشم». از بیتا می‌پرسم نگران نیست که علایمش حین کوهنوردی عود کنند: «تا حالا پیش



نیامده است که موق‌ورزش حال‌م بد شود. ممکن است وسط راه کم‌بیاورم و خسته شوم ولی خیلی آزار دهنده نیست. البته متوجه شده‌ام طی کردن مسیرهای کوهستانی با دوچرخه که قبلاً به‌سادگی از پس‌شان برمی‌آمدم، برایم سخت شده و سرعت عملم کاهش پیدا کرده است اما از شش را دارد. خوشبختانه برای دیگران هم مشوق بوده است؛ وقتی دیگر بیماران مبتلا به ام‌اس روحیه من را می‌بینند، ترغیب می‌شوند که کوهنوردی را تجربه کنند». بیتا برای بهتر کردن حال خودش تلاش می‌کند؛ تلاشی ارزشمند که باید با حمایت دیگران همراه شود. «هرزینه داروها بسیار بالاست، مثلاً آمپولی داریم که یک‌بسته چهار عددی‌اش، حدوداً ۹ میلیون تومان قیمت دارد. من دفترچه بیماری‌های خاص دارم که داروهای خارجی را پوشش نمی‌دهد و روی کاهش هزینه داروهای ایرانی و ویزیت پزشکی هم تأثیر چندانی ندارد.»

بیتای ۴۹ ساله از مدت‌ها پیش از ابتلا به ام‌اس ورزش می‌کرده است؛ کوهنوردی و دوچرخه‌سواری در کوهستان و طبیعت‌گردی. بیتا در دو سالی که به ام‌اس مبتلا شده است، با وجود کم‌شدن توان بدنی‌اش، همچنان ورزش می‌کند. قصه‌ورود

ام‌اس به زندگی‌اش را برایم این‌طور تعریف می‌کند: «یک‌روز صبح که از خواب بیدار شدم، طبق معمول گوش‌ام را چک کردم. اتفاق عجیبی افتاده بود؛ همه چیز را دوتایی می‌دیدم. بعد هم احساس گزگز در دست‌ها، پاها و زبان شروع شد. چشم‌پزشک مطمئنم کرد که مشکل از چشم‌هایم نیست. باید ام‌آرآی می‌دادم. ام‌آرآی و آزمایش‌های تکمیلی انجام شد و روزی که باید تشکیل پرونده می‌دادم، دکتر با کتابی در دست آمد سراغم. روی جلد کتاب نوشته بود: «زندگی موفق با ام‌اس».

### ● به بیماری ام‌رو نمی‌دهم!

از بیتا می‌پرسم کوهنوردی و ام‌اس برای او چطور کنار هم قرار می‌گیرند. توضیح می‌دهد: «من از مدت‌ها پیش از مبتلا شدنم ورزش می‌کردم؛ به همین دلیل هم تحمل نسبت به بعضی علایم بیماری بیشتر بود هم آمادگی ورزش کردن داشتم اما از شدت و مدت کم‌شده است؛ چون نباید زیاد خسته شوم و عضلاتم هم تحلیل‌رفته است. در واقع می‌توانم بگویم توان بدنی‌ام نسبت به گذشته به کمتر از نصف رسیده است، با این حال همچنان کوه می‌روم و دوچرخه‌سواری در کوهستان را ادامه می‌دهم. بدترین بخش ام‌اس برای من این است که همیشه خواب‌آلوده‌ام. حتی ممکن است تا ۴۸ ساعت هم به‌طور دائم بخوابم اما به‌مریضی‌ام رو نمی‌دهم. قهوه زیاد می‌نوشم که بیدار بمانم و بتوانم ورزش کنم. بیتا توضیح می‌دهد که ام‌اس شرایط بدنی‌اش را بسیار تغییر داده است؛ به‌دلیل کورتون‌تراپی و مصرف داروهایی که سوخت‌وساز

# همراه با ام‌اس تا قله!

گفت و گو با ۲ کوهنورد مبتلا به ام‌اس که بیماری‌شان را معادل خانه‌نشینی نمی‌دانند

البته توانا | روزنامه نگار

پرونده

«همیشه می‌گفتم 'خب که چی؟ چه کاریه کوهنوردی؟ ساعت ۶ بلند شو، این همه راه برو و بعد هم برگرد'. یک‌روز دو تا از دوستانم پیشنهاد دادند همراهشان بروم کوه. تولدم بود و حال‌م حساسی گرفته بود. قبول کردم ولی توقع نداشتم از شخو شم بیاید. آن بالا برایم جشن تولد گرفتند. هفته بعد هم رفتم و هفته‌های بعدی و هفته‌های بعدی. نمی‌توانم توضیح بدهم که چطور با کوه رفیق شدم. آن بالا اتفاق‌هایی برای آدم رخ می‌دهد که با کلمات بیان کردنی نیست. کوه انگار بغلت می‌کند و زیر گشت می‌گوید «باز هم بیا». کم‌کم کوهنوردی برایم جدی شد. به‌طور مرتب ورزش هوازی کار می‌کردم که توی کوه کم‌نیاروم و وسیله‌های مخصوص کوهنوردی خریدم و از کوهنوردی تفریحی رسیدم به قله‌نوردی حرفه‌ای. ۱۷ سال پیش یعنی وقتی ۲۳ ساله بودم، دکتر گفت ام‌اس دارم و ۱۰ سال بعد پای‌هایم را از دست می‌دهم. ۱۰ سال بعد در ۳۳ سالگی ایستادم روی قله و حالا هفت سال است که کوهنوردی می‌کنم. این قصه 'شادی باقی' است؛ زن ۴۰ ساله‌ای که کوهنورد حرفه‌ای است، عکاسی می‌کند، تجربه‌بازیگری و دوبله دارد، منتظر به‌دنیا آمدن فرزندش است و ام‌اس؛ بله، ام‌اس هم دارد. در پرونده امروز روایت شادی و یک کوهنورد دیگر را درباره زندگی و ورزش با ام‌اس می‌خوانید.

روایت اول؛ شادی باقی

## زندگی را دوباره شروع کردم

معمولی داشتم اما ترسی که ام‌اس با خودش آورد و به‌دنیا لاش تغییریه که در نگرشم رخ داد، همه چیز را عوض کرد. هر وقت ورزش نمی‌کنم، بیماری‌ام عود می‌کند. این بیماری برای من، نه‌با خستگی جسمی بلکه با خستگی ذهنی، اضطراب و بی‌خوابی تشدید می‌شود. به‌علاوه خود کوه برایم منبع انرژی است، البته این را بگویم که کوهنوردی برای من باید با مراقبت زیاد همراه باشد؛ یعنی همیشه حواسم باشد که دمای بدنم را کنترل کنم، زیاد آب بنوشم، اگر دمای بدنم در حال بالا رفتن باشد، سرم را بشویم و در هر شرایطی خواب کامل داشته باشم. با این مراقبت‌ها تا حالا به‌خاطر کوهنوردی کارم به دکتر و بیمارستان نکشیده است.»



● قله، پاداش رنج است  
مدام به اولین مواجهه شادی با بیماری‌اش فکر می‌کنم؛ واکنش عجیب و غیر حرفه‌ای پزشک‌ها، ترس از بیماری ناشناخته و آینده مبهم. شادی چطور توانست با ترس کنار بیاید؟ می‌گوید: «دوره بیشتر نداشتم؛ یا با ترس روبه‌رو شوم یا تسلیم شوم. من اولی را انتخاب کردم. قرار است پای‌هایم را از دست بدهم؟ خب پس تا می‌توانم از شان استفاده می‌کنم. زندگی، موفقیت و شکست، مفهومی دیگری برایم پیدا کرد. با چیزی که قبلاً می‌توانست من را ز یاد آورد، به‌عنوان یک اتفاق عادی برخورد می‌کردم. کوه هم خیلی کمک کرد. قله برای من یک مکان مقدس است؛ پاداش رنج اروی قله همیشه دعای خواندنی‌ام هیچ‌وقت برای خودم دعا نمی‌کردم. دورترین آدم‌ها توی ذهن و پیش چشم می‌آمدند ولی از خودم فراموش می‌کردم. بعداً فهمیدم این احساس بی‌نیازی است که کوه به من هدیه می‌کند. انگار آن بالاتر از بغل خدایی.»

از شادی می‌خواهم اولین مواجهه‌اش با ام‌اس را برایم تعریف کند: «راه که می‌رفتم، انگار روی زغال داغ پامی گذاشتم و عینک مه‌آلودی هم روی چشمم بود که دیدم راتار می‌کرد. ماجرا را جدی نگرفتم. فکر می‌کردم حال و روزم مال خستگی است. تا این که رفتم پیش چشم‌پزشک و گفت شبکیه چشمتم عفونت کرده است. ام‌آرآی

دادم و به یکی از پزشک‌های قدیمی و معروف شهر مراجعه کردم. پزشک با تجربه گفت: «ام‌اس داره. هفته بعد با خانواده خودت و همسرت و دوست‌و آشنایاتا برای توضیح بدهم». نمی‌دانم دکتر چی پیش خودش فکر کرده بود. یک‌دختر ۲۳ ساله را با چنین مسئله‌ای مواجه کنی و یک هفته در هول و ولانگهش داری تا لازم نباشد بیماری‌اش را دوبار توضیح بدهی! یک‌دکتر دیگر پیدا کردم. همه چیز را خیلی شفاف برایم توضیح داد. توصیه کرد که شاد باشم، خوش بگذرانم، تغذیه سالم داشته باشم، فلان کارها را انجام بدهم و فلان خوراکی‌ها نخورم. آخرش هم گفت: «۱۰ سال دیگه ممکنه پاتوا از دست بدی». وحشت‌زده بودم. مدام فکر می‌کردم چقدر فرصت زندگی دارم. چند روزی به حال بد گذشت ولی بلند شدم. فهرست آرزوها در دست کردم. درس و دانشگاه را رها کردم و رفتم سراغ کارهایی که همیشه دوست داشتم انجام‌شان بدهم؛ کلاس بازیگری ثبت‌نام کردم، ساز زدم، دوبله کار کردم، عکاسی را شروع کردم و سراغ کوه‌دروازم.»

### ● بعد از بیماری فعال تر شدم

چطور می‌شود به ام‌اس مبتلا باشی و کوهنوردی کنی؟ شادی می‌گوید: «هیچ دو بیمار ام‌اسی شبیه هم نیستند. ام‌اس نه تنها من را محدود نکرد بلکه فعال تر هم شدم. قبلش یک زندگی

مروری مختصر بر نشانه‌ها و اقتضائات بیماری ام‌اس

## ام‌اس یعنی خانه‌نشینی؟

شما ام‌اس را چقدر می‌شناسید؟ یکی از مبتلایان به ام‌اس برایم تعریف کرد که مبتلایان معمولاً بیماری خود را پنهان می‌کنند. عادت ما به کنج‌کاوی بیش از حد، سوال کردن درباره علت ابتلا به بیماری، سرزنش کردن افراد بابت سبک زندگی‌شان که حس می‌زنیم در بیمار شدن‌شان نقش داشته و نسخه پیچیدن، دلسوزی و ترحم احتمالات دلالی است که مبتلایان به ام‌اس تمایلی به حرف‌زدن درباره بیماری‌شان ندارند. ام‌اس (Multiple Sclerosis) یک بیماری خودایمنی است. بیماری خودایمنی یعنی وقتی دستگاه ایمنی بدن به اشتباه به خود بدن حمله می‌کند. در ام‌اس هم سیستم ایمنی بدن به غلاف محافظ (میلین) بافت عصبی حمله می‌کند و موجب اختلال در ارتباط بین مغز و دیگر مناطق بدن می‌شود. این بیماری به‌طور

ام‌اس را نمی‌توان معادل خانه‌نشینی و ناتوانی دانست. «سید جواد شفقی اصل» دانش‌آموخته دکترای حرفه‌ای پزشکی در وب‌سایت بنیاد بیماری‌های خاص می‌نویسد: «شواهد علمی و پزشکی و ورزشی نشان داده‌است که بیماران مبتلا به ام‌اس به‌دلیل تحرک نداشتن و ورزش نکردن، عموماً دچار انواع مشکلات جسمی و روحی می‌شوند. با تحرک اصولی متناسب با شرایط فرد، امکان کاهش بسیاری از عوارض بیماری وجود دارد». البته این پزشک متخصص است که می‌تواند درباره مدت، شدت و نوع ورزش در بیماران مبتلا اظهار نظر کند اما نکته مهم آن است که اگر به ام‌اس مبتلا هستید، با شناخت درست از بیماری‌تان، تن‌به‌رختی و خانه‌نشینی ندهید و اگر مبتلا نیستید و در کوه و باشگاه ورزشی و پارک به مبتلایان به ام‌اس برخوردید، نه‌با چشم‌های گشاد شده به آن‌ها نگاه کنید و نه‌با تحسین کردن غلوا میز، آن‌ها را معذب کنید.

منابع: این بخش از پرونده، ایما، دانشگاه علوم پزشکی کاشان